مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای ، شماره ۲۰ ، تابستان ۱۳۹۹جلد۲، ص ۴۵-۲۷
http://www.jase.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال ششم)
شماره ۲۰ / تابستان ۱۳۹۹ / ص ۴۵-۲۷

خاندان هخامنشی و آغاز زندگی کوروش

محبوبه بخشی[۱]

[۱]دبیر مطالعات اجتماعی متوسطه اول آموزشگاه هیات امنایی فرهنگیان

نویسنده مسئول:

محبوبه بخشی

چکیده :

کورش بزرگ با فتح هگمتانه توانست حکومتی پدید آورد که تا ۲۵۰ سال بعد پا بر جا ماند.کورش پس از فتح هگمتانه با حمله کرزوس شاه لیدی مواجه شد و برای مقابله با او از راه حران به کیلیکیه شتافت و در آنقره سپاه وی را در هم کوفت. سپس به سارد پایتخت لیدی حمله برد و آن را فتح کرد. کورش از راه جلولا به بابل حمله برد و آن را پس از محاصره ای طولانی گرفت. سپس با حمله ماساژت ها در شمال شرق مواجه شد. او برای دفع غارتگری آنان به آنسوی سیحون حمله کرد ولی در جنگ کشته شد. با مرگ کورش پسر بزرگش کمبوجیه شاه شد. او از راه سوریه به مصر تاخت و ابتدا ممفیس و سپس تبس را گرفت.او با استقرار در مصر به تونس و حبشه حمله برد ولی شکست خورد. در اواخر عمر به جنون دچار شد و سپس به قول داریوش « به دست خود مرد»

در این زمان در ایران شخصی خود را به جای بردیا پسر کورش جای زد و به حکومت می پرداخت که داریوش بزرگ هخامنشی وی را کشت و شاه شد.

از جمله فتوحات داریوش فتح گندار و سند در شرق و جنگ با اسکیت ها و یونانیان در غرب است. همچنین تونس نیز توسط وی فتح شد.

پسر و نوه داریوش (خشایارشاه و اردشیر اول) همانند جدشان لیاقت خود را نشان دادند ولی پس از آنان در دربار ایران فساد افتاد و بسیاری از شاهان به خاطر قدرت طلبی شاهزادگان کشته شدند تا این که اسکندر با شکست داریوش سوم، ایران را فتح کرد.

در اواخر دوران هخامنشی، مصر از ایران جدا شد ولی باز فتح شد.

ایران زمان داریوش کشورهای زیر را در بر می گیرد:

ایران، افغانستان، پاکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، جمهوری مجعول آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، عراق، سوریه، اردن، لبنان، اسرائیل، فلسطین، ترکیه، کویت، قطر، بحرین، سواحل امارات و عربستان، مصر، سواحل لیبی، تونس و شمال سودان، یونان، بلغارستان و بخش هایی از اوکراین و رومانی.

واژگان کلیدی: کورش- هگمتانه-سیحون-کمبوجیه

مقدمه

سلسله هخامنشی در ایران به دنیای غرب نخستین نمونه آنچه که تشکیل دولت و امپراطوری بود نشان داد . مقدمات تشکیل این دولت پادشاهی مقتدر توسط **مادها** پایه گذاری شد . مادها مردمانی بودند از نواحی شمال ایران که به زبانهای ایرانی سخن مبگفتند . مادها به گفته **هرودوت** به ۶ قبیله تقسیم میشدند : (بوسها ? پارتاکنها ? ستروخانها ? آری سانتها ? بودیها ? مغها) . سرزمین مادها از امیر نشین های نیمه مستقلی تحت انقیاد آشوریها تشکیل شده بود . در سال ۷۴۴ قبل از میلاد پادشاه آشور (تیگلات پلسر) به مادها تاخت . او از مادها ۶۰ هزار اسیر جنگی بدست آورد. سپس **دیااکو** پسر **فرورتیش** چنان آوازه ای در دادخوهی بدست آورد که اکثر مردمان قبیله های برای قضاوت و دادخواهی پیش او میرفتند . او دولت ماد را بنیان نهاد . مردم از این حسن عدالت خواهی او وی را به مقام پادشاهی ماد نشاندند . او در محله نخست سربازانی برای خود جمع آوری نمود و سپس اکباتان یا همدان را پایتخت خود معرفی نمود . اکباتان در گذشته های دور دارای تمدن و شهر نشینی بود ولی دیااکو همدان را شکوه و جلال تازه ای داد . هگمتانه نام دیگر همدان بود به معنای : جای اجتماع و چون طوایف مادها در گذشته پراکنده بودند و پس از اسقرار دولت مادها در آنجا جمع شده بودند و در آنجا اجتماع کرده بودند نام آنجا را به هگمتانه تغییر دادند . هگمتانه دارای ۷ دیوار یا دژ تو در تو بود و دسترسی به داخل آن به صورتی غیر ممکن در آمده بود. این شهر در روی تپه ای در مشرق همدان قرار داشت که امروزه بدان "مصلی" میگویند .**دیااکو** در طول ۵۳ سال پادشاهی خود (۶۵۵-۷۰۸ قبل از میلاد) مجال پیدا کرد که مادها را متحد و یک شکل نماید . مادها ولایت پارس را تصرف کردند و مردم آنجا را تحت کنترل خود قرار دادند . سپس هوخشتره (سیاکزار) که مدیری قابل بود و سرداری کارآزموده به پادشاهی رسید . او دارای پیادگانی بود که به شمشیر و کمان و زوبین مجهز بودند . هوخشتره دارای سوارانی کار آزموده بود . وی سپاهیانش را برای جنگ با آشوریان که چندین بار آنان را از پای در آورده بودند و به آنان تجاوز کرده بودند آماده ساخت . او "آشوربانی پال" پادشاه آشور را شکست داد . او به آشور تاخت و نینوا را محاصره کرد . آشوربانی پال در سال ۶۲۶ قبل از میلاد درگذشت.

خاندان هخامنشی و آغاز زندگی کوروش

نیاکان کوروش

خاندان هخامنشی با این که در ذکر همهٔ اسلاف صاحب اعتبار کوروش ، در نزد محققان مختلف اتحاد نظر وجود ندارد و کسانی نیز به تعداد فرمانروایان پیشین و البته محلی و منطقه ای بودن برخی از آنان تأکید ورزیده اند ، ولی شکل قابل قبول این است که پس از هخامنشی جد خاندان ، شاهان ذیل دارای نام و نشان بوده اند :

۱) چیش پش
۲) کمبوجیه
۳) کوروش
۴) چیش پش
۵) کوروش
۶) کمبوجیه
۷) کوروش سوم (بزرگ)

به تعبیر هرودت قبایل پارسی در زمان استقرار در منطقه ای که نام آنها را بر خود پذیرفته و از کرمان تا خوزستان امتداد داشته است ، ده طایفه بوده اند که عبارتند از :

پاسارگادی ها ، مرفی ها ، ماسپیان ها ، پانتالی ها ، دروزی ها و گرمان های شهرنشین ، و همچنین ساگارتی ها ، مردها ، دروپیک ها ، ودائین های شبانکاره ، این که چنین ترکیبی در همهٔ ادوار عمر سلسلهٔ مزبور حفظ شده باشد محل تردید است ولی بی شبهه کوروش از دودمان پاسارگادی های شهرنشین بوده و در زمرهٔ نجیب ترین و برجسته ترین اقوام پارسی به شمار می رفته است .

تعلقی که شاهان هخامنشی به محیط و مسکن مألوف خویش نشان می دادند و در همان معدود کتیبه ها و آثاری که به طور مستقیم از آنان باقی مانده ، آشکار است ، کنایه از شناختی دیرپا و سازگار با کل منطقهٔ وسیع پارس کهن دارد و از احساسات درونی شده قرن های طولانی اقامت آنان سخن می گوید . در همان حال ، پیوستگی های تثبیت شده و هویت یافتهٔ تاریخی آنها با دیگر اقوام ایرانی جا گرفته در سرتاسر فلات ایران هم مأخوذ از پشتوانه های زبانی ، فرهنگی ، عقیدتی اخلاقی و قومی مردمی است که اگر نه پیش تر دست کم در خلال نزدیک به دو سده و نیم فرمانروایی بی چون و چرای سلسلهٔ مزبور ، یک جهتی و همداستانی و وحدت آریایی خود را کسب کرده بودند .

به عبارت دیگر ، کوروش بزرگ و سلسله ای که او جهانی شدنش را بنیاد نهاد حافظ منافع همهٔ ایرانیان مستقر در نجد پهناور ایران و مبشر و مبین مجموعه آداب و اصول انسانی بی نظیری بود که به مرور ایام در وجود فرد فرد ایرانیان نهان و نهادینه شده بود و تنها در انتظار ناجی نیرومند و مظهر کامل عیاری می نمود که اراده و عزم ملی ایرانیان را برای قبول مسئولیت جهانداری و ارائه تصویری کامل از خصوصیات ایرانی نشان دهد .

تاریخ جانشینی کوروش را حدود سال ۵۵۷ ق . م رقم زده اند و اگر جابجایی قدرت مادها با نوادهٔ آژیدهاک را در همان محدودهٔ سال ۵۵۰ ق . م بدانیم ، یک نکته محرز است که کوروش پیش از دست زدن به چنان اقدام بزرگی که با سهجن خونری زیعمده همراه بوده ، به مدت دست کم هفت سال ، تجربهٔ اداره سرزمین های پارس و انزان (انشان) را داشته است . کمبود منابع تحقیق مانع از آن نیست که بگوییم بدون شک توسعهٔ متصرفات ایران در زمان کمبوجیه دوم و بعد هم دوران طلایی سازماندهی امپراتوری در عصر داریوش بزرگ ، مدیون پایه های مستحکمی است که بنیاد گذار سلسله پی افکنده است ، به تعبیر هرودت ، ایرانیان آن اندازه به مقام والای انسانی او نازش داشته اند که : « هیچ فرد پارسی تا امروز خود را در حد آن ندیده است که با کوروش برابر شود » (ک . سوم ، ۱۶۰) بریان ، همان ، ص ۱۶۹)

۲) آغاز پادشاهی کوروش

نخستین کاری که کوروش پس از پیروزی بر پادشاهی ماد انجام داد ، انتخاب شهر بزرگ و با سابقهٔ همدان به عنوان پایتخت دولت رو به توسعهٔ خود بود . درست است که او و خلاف او ، در تمامی دوران حکمرانی خود از پایتخت های دیگری نظیر شوش و ری و پارسه استفاده کردند و فرضاً ایام بهار را در ری و تابستان را در همدان می گذرانیدند و پاییز و زمستان را هم به تناوب در پارسه و شوش به سر می آوردند ولی اهمیت همدان به عنوان خاستگاه نخستین دولت مقتدر آریایی در شرق و آن هم با قدمتی چند صد ساله بر کسی پوشیده نبود ، و دودمان سلطنتی هخامنشی هم که خود را وامدار و وارث بر حق برادران مادی خویش می دانست ، جداً این پیوستگی ها را محفوظ می داشت . به تعبیر دیگر با حفظ عمال مادی در مشاغل خود ، تبدیل قدرت چنان مخفیانه و زیرکانه و شاید هم بتوان گفت طبیعی و منطقی انجام گرفت که در نظر ملل غربی ، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می کرد و هرودوت و مورخان دیگر ، تا روزگار خود ، که ۱۵۰ سال با آغاز کار کوروش فاصله داشت ، جنگ های پارسیان با یونانیان را جنگ های مادی می نامیدند .

البته نظیر این تحولات در حوزه های مدنی دیگری نیز که متعاقباً تحت تسلط پارسی ها درمی آمدند صورت گرفت ، چنان که بابل ، سارد ، مصر و غیره نیز حکومت جهانی ایرانیان را به رغبت پذیرا شدند و با حضور مستمر و مثبت خود در بنای امپراتوری ، آن را ، پل ارتباطی و میانی تمدن های شرق و غرب عالم کردند .

پادشاهی کوروش و فتوحات او

۱) تسخیر لیدی

بی گمان ظهور قدرت جوان هخامنشی به رهبری مرد با کفایتی چون کوروش ، دلواپسی های بسیاری در کشورهای همسایه ایران می آفرید . جملگی پی بردند که دولت جوان هخامنشی با سرعت عمل و توانی که از خود نشان داده ، به صورتی ناگزیر درصدد بسط متصرفات خویش است . بر همگان روشن بود که جنگ یک علامت استثنایی از شیوه های کارایی دولت هاست ، حتی اگر این کارایی را از نظر دامنهٔ بسیج نیروهای مولده انسانی ، مادی ، نظامی ، فنی و ... که ضرورت آن را تحمیل کند ، قضاوت کنیم . حکومت و تشکیلاتی که دست به این کار می زند ، باید در مرتبهٔ بالایی از استحکام سازمان های داخلی و انسجام ملی و قوت اراده رهبران خود باشد .

تصرف لیدی از این بابت مهم است که در متون یونانی معاصر واقعه و بعدتر به تفصیل از آن یاد شده است . هرودوت می گوید که کوروش پس از تصرف ماد ، سازمان حکومتی و اداری خود را در شوش مستقر کرد و در اندیشهٔ بنای شهری برآمد که بعدها ، تخت جمشید نام گرفت . کرزوس آخرین پادشاه لیدی و متمول ترین پادشاه جهان در پایتخت ثروتمند خود سارد سلطنت می کرد و تحولات وقایع ماد را به دقت زیر نظر داشت . مردی که به آن سرعت بر قلمرو وسیع مادها تسلط پیدا کرده بود ، به دو دلیل ، وی را اندیشناک می ساخت . از یک سو قرابتی که خود او با خاندان ماد داشت و از دیگر سو ترس و وحشتی که وسعت یابی امپراتوری پارسی به وجود می آورد ، او را سخت مضطرب می کرد ، شکست پادشاه ماد برای او ناگوار بود ، چرا که آژیدهاک (ایختوویگو) پادشاه آن کشور ، با یکی از شاهزاده خانم های دربار لیدی ازدواج کرده بود ، و بدین گونه ارتباطی که میان دو دولت معتبر به وجود آمده و با وصلت ، استحکام پذیرفته بود ، از میان می رفت و آن هنگام که رقیب آریایی او ، کوروش ، بر چنان قلمرو پهناوری تسلط می یافت و تمایلات جاه طلبانه اقوام تازه به دوران رسیده پارسی را به مرحله عمل نزدیک می کرد ، طبعاً کرزوس حق داشت که دچار ترس و نگرانی شود (تواریخ ، باب ۷۲ ، ص ۵۸) .

واقعیت این است که این فقط کرزوس نبود که پس از انضمام ماد به پارس و بزرگ شدن یک قدرت نوپای توانمند و پویا دچار دلواپسی شده بود ، بلکه سه دولت نامی آن زمان یعنی لیدی ، بابل و مصر ، به توهم مشترکی رسیده بودند . با این که درک شرایط آن روز جوامعی که بعدها ، نام خاور نزدیک و میانه را برخود گرفتند ، چندان آسان نیست .

ولی می توان این حقیقت را پذیرفت که دولت های مقتدر عصر ، خبرچینانی در سرزمین های یکدیگر داشتند که از کم و کیف حوادث عمده ای که می گذشت ، به وسیلهٔ آنان آگاه می شدند . شاید هم سرعت عملیاتی که به فتح ماد انجامیده بود و یا نحوهٔ فرماندهی و لشکر آرایی کوروش و آوازهٔ فرماندهی او ، به حدی گسترش یافته بود که دول قدرتمند همسایه نگرانی های خود را ظاهر ساختند و درصدد ایجاد وحدتی نظامی – سیاسی برآمدند . تا آنجا که معلوم است سران سه کشور بلادرنگ با یکدیگر وارد گفتگو شدند و توانستند که به توافق هایی برای جلوگیری از توسعهٔ دولت جدید ایران دست یابند .

کرزوس به شخصه پادشاهی قدرتمند می نمود و ثروت انبوهی در خزائن سارد انباشته بود . رونق پایتخت وی به مرتبه ای رسیده بود که آن را سارد طلایی می خواندند و اشیای نفیس و گوهرهای گرانبهای گرد آمده ، چشم حکما و خردمندان بزرگ یونانی معاصر همانند سولون و بیاس را که از حکمای مشهور هفت گانه بودند ، خیره ساخته بود . ارتباطات نزدیکی هم که به واسطهٔ موقعیت جغرافیایی مطلوب با دولت شهرهای یونانی و مستعمره نشینان آسیای صغیر پیدا کرده بود ، به طور روزافزونی بر ثروت و شکوه آن تأثیر می گذاشت ، به گونه ای که در شمار نخستین دولت های جهان باستان بود که به ضرب سکه مبادرت ورزید (بختورتاش ، ۱۳۵۰ ، ص ۲۲) .

از سویی هم بهبود وضع ساکنان سواحل خرد آسیا و بالا رفتن سطح زندگی آنان موجب شده بود که یونانیان ساکن شبه جزیرهٔ اصلی ، برای کسب درآمد بیشتر به این منطقه کوچ کنند و بدین گونه ترکیب جمعیت ساکن در خطه مزبور به مرور زمان به سود اقوام یونانی در حال تغییر بود و این امر خود نوعی حق حاکمیت بلامنازع بر تمامی آسیای صغیر برای آنان به وجود آورده بود .

بدیهی است سرزمینی که مدت ها از تعرض دشمنان برکنار بود و تلاش دولت ماد را نیز برای سلطه بر خود ، به نحوی غیرمنتظره ناکام ساخته بود ، اینک با روی کارآمدن دولت قدرتمند هخامنشی و سیاست توسعهٔ ارضی آن به شدت در معرض تهدید قرار می گرفت و نه تنها دولت لیدی و ایونی های دیگر ، یعنی ساکنان یونانی آسیای صغیر دچار اضطراب و نگرانی شدند که بل ، دولت – شهرهای مستقر در سرزمین اصلی یونان نیز خطر را نزدیک می دیدند و تمامی توان خود را در کفهٔ مشترک دفاع با دولت سارد نهادند .

این که کوروش ناگزیر از توسعهٔ متصرفات ارضی خود و اجرای حکم تاریخ برای نشان دادن ارادهٔ مصلحت جوی و خیراندیشی ملتی سلحشور و نیک خواه و تمدن آفرین بود ، مسئله ای بدیهی می نمود ، دولت نوپای هخامنشی به صراحت متوجه شده بود که نه مانند سرزمین فراعنه از اقتصاد کشاورزی نیرومند و پرباری برخوردار است و نه هم چنان لیدی و بابل و دیگر دولت – شهرهای یونانی از اقتصاد تجاری و پولی قابل اعتنایی بهره می برد ، پس ، ناگزیر برای اداره امور امپراتوری پهناور و روبه توسعه و حفظ موقعیت به دست آمده در برابر سایر قدرت های دنیای کهن باید درصدد یافتن منابع دیگر برآید . بدین ملاحظه ، مشارکت در دارایی و مکنت همسایگان ثروتمند ، از اولویت ویژه ای برخوردار بود .

چنین است که می بینیم کوروش بزرگ ، از همان آغاز کار ، به صورتی کاملاً طبیعی و غیرقابل اجتناب ، به سوی سیاست توسعهٔ ارضی کشیده شد تا از طریق کسب خراج و اخذ درآمدهای جدید بتواند نیروهای به غلیان آمده داخل کشور را آرام نگاه دارد و از سوی دیگر ، با غلبه بر حریفان قدرتمند منطقه ، از تطاول و تجاوز مسلم بعدی آنان پیشگیری کند . تاریخ هم نشان داده بود که تا آن روزگار ، و حتی هزاره های بعد ، دول جهان ناگزیر بودند که یا در چهرهٔ غالب ظاهر شوند یا مغلوب بمانند و تابع قدرت های برتر گردند .

درک نگرانی های یونانیان آسیای صغیر و شبه جزیره آسان بود . چون آنها نمی خواستند به سادگی کانون های ثروتی را که در طی سالهای طولانی به دست آورده بودند و برای رونق هرچه بیشتر چنان مراکزی تلاش می کردند ، از دست بدهند . آنها حضور ایرانیان را در آسیای صغیر ، برای آینده شبه جزیره یونان ، آنها حضور ایرانیان را در آسیای صغیر ، برای آینده شبه جزیره یونان ، خطری محتوم می شمردند و تاریخ نیز نشان داد که در این زمینه پر بی حق نیستند . به همین صورت است که می بینیم در ماجرای لشکرکشی پادشاه ایران به لیدی نیز نظری خشماگین دارند و اساساً جز در مواردی معدود ، جانب حق را در بیان مطالب ، نگاه نمی دارند .

لیدی برای دورنگاه داشتن حریف تازه کار ولی نیرومند ، اتحاد با دول بابل و مصر را یک پیروزی مـی دانسـت ، هرچنـد کـه رقابـت هـای اقتصادی کهن ، در میان مللی که هرکدام به یک نحو در سرنوشت منطقه دخیل بودند ، نیز در میان بـود و هرگـاه لازم مـی دیدنـد آتـش جنگ و دشمنی را در میانشان شعله ور می ساخت . کرزوس البته درصدد جلب همراهی شهرها و مستعمرات یونانی آسیای صغیر نیز بـود و به همین دلیل ، ابتدا شهر می لِت و آن گاه شهرهای دیگر را با خود متحد کرد تا در موقع لزوم بتواند از امداد آنها بهره بگیرد .

در آن روزگار ، متداول بود که یونانیان برای جلب نظر خدایان متعددی که در فرهنگ دینی خویش داشتند ، قربانی ها کننـد و از کاهنـان عمدهٔ معبد دلف هم که شهرتی بسیار در پیشگویی به دست آورده بودند ، نتایج پیش آمدها را جویا شوند . آن گاه که اخبار نگاه بـه غـرب کوروش در افواه افتاد . کرزوس اندیشه کرد که آیا باید منتظر بماند تا پادشاه ایران به کشور او روی آورد و در مقام دفاع از خود برآید و یـا این که بهتر است پیش دست کند و به تعرض پردازد . پس ، مردی را به معبد مزبور فرستاد تا از غیب گوهای مشهور به پی تی بپرسند که اگر کرزوس حمله کند ، چه اتفاقی می افتد ؟

جوابی که رسید ، گنگ و دو پهلو بود ، پی تی گفته بود که : « اگر پادشاه از رود هالیس (قـزل ایرمـاق کنـونی) بگـذرد ، دولـت بزرگـی منهدم خواهد شد » (پیرنیا ، ۱۳۷۵ ، ص ۶۴ و ۶۵) . شاه لیدی پنداشت که منظور از دولت بزرگ ، ایران است . پس درصدد تجهیز قـوا برآمد و با سران اسپارت که دولت – شهر جنگجوی یونانی بود ، اتفاق نظر پیدا کرد ، مصر نیز صلای یگانگی سرداد و هرچند که در عمـل نتوانست اقدام مهمی به نفع متحد خود کند ولی فی الجمله برای تقویت روحیه و بنیهٔ معنوی متزلزل او مفید می افتاد .

در این بین البته بابل نیز قول مساعدت داد و دست کم این اطمینان را برای کرزوس به وجود آورد که با دشمن وی متحـد نخواهـد شـد . بدین سان ، شاه لیدی خود را در مقام تعرض یافت و پیش دستی در جنگ را غنیمت شمرد . سپاه او با شتاب توانستند بر پ ت ریوم کـه محل پایتخت قدیم هیتی ها بود تسلط یابند و در نبردی هم که متعاقباً با ارتش ایران داشتند ایستادگی جانانه ای نشان دهند .

اتکای کرزوس بر مردمی مرفه و سعادتمند ، با جمعیتی که به مراتب بیشتر از نیروهای پارسیان بود ، و امکانات جنگـاوری شایسـته ، او را مغرور کرده بود . درست است که سرزمین تحت تسلط وی از نظر مساحت ، به پای مستملکات کوروش نمی رسید ، اما همان محدوده ای که از نظر جغرافیایی از حوضه رودخانه های هرموس و کاستیر تشکیل شده بود و به وسیله رودهای پرآب تموس و دندیم و مشوری و سی پیت ، حاصلخیزی و نعمت افزایی سرزمین مردمی سلحشور و کاردان و تأمین می کرد ، کافی بود که قومیـت واحـد مردمـی سـعادتمند و پرکار را تضمین کند و بر اعتماد شاه و سران وی به تداوم خوشبختی ها صحه بگذارد .

به تعبیر هرودوت ، در آن هنگام در آسیا هیچ قومی به درجهٔ مردمان لیدی متهور و بی باک نبودند (تواریخ ، همان ، ص ۵۸) .

همین امر دست به دست آسوده خیالی های دیگر کرزوس ، کوروش را در موقعیتی قرار می داد که از حداکثر دانـایی و بصـیرت نظـامی – سیاسی خویش استفاده کند . لذا به مجرد این که اخبار پراکنده ساختن نیروهای رقیب به وی رسید ، درصدد برآمد که با دولـت بابـل بـه مذاکره پردازد و قرارداد صلحی با نبونید حاکم آن دیار ببندد .

آرامش خاطری که نصیب کوروش شد ، او را مصمم ساخت که با قشون زبده و ورزیده ای که تدارک دیـده بـود ، بـه قصـد تسـخیر سـارد حرکت کند . کرزوس که این بار تا حدودی غافلگیر شده بود ، به عجله قشونی جمع کرد و در نزدیکی پایتخت به مصاف وی آمد . پادشـاه لیدی ، ابتدا سواره نظام نیرومند خود را که از شهرت بالایی برخوردار بود ، به پیش صفوف دشمن فرستاد ، لیکن کوروش با تدبیر عاقلانـه

ای ، شترهای اردو را به مقابله آنها اعزام داشت . هیمنه ای که از دیدن آن هیون پدید آمده بود ، اسبان اردوی کرزوس را وحشت زده کرد و از حرکات عجیب و غریب شترها ، چنان سراسیمه شدند که سواران خود را برداشتند و به میان اردوی خودی دویدند .

جنگ سختی درگرفت ، چه هر دو طرف می دانستند که با مسئله بقا و فنای حتمی خود مواجه اند . نبوغ فرماندهی و قابلیت های جنگی مردی که نقاط ضعف دشمن را به سرعت تشخیص می داد و با گزیده سواران بی باک و متهور ، مستقیم به قلب آنها می تاخت ، کار خود را کرد و سواران دلاور کرزوس را چنان درمانده ساخت که نظم اردوی او را در هم ریختند و با دادن تلفات زیاد از صحنه عقب نشستند .

فتحی بزرگ و نمایان نصیب بنیادگذار امپراتوری ایران گردید ، کرزوس و نزدیکان او که در عرصه پای فشرده بودند ، دستگیر و اسیر شدند و شهریار پارسی ، نخست را سارد را تسخیر کرد و پس از آن بر سراسر لیدی فرمانروایی یافت .

هرودوت می گوید که کوروش در ابتدای امر ، می خواست که به انتقام خشونت های بی جای کرزوس ، او را در آتش بسوزاند ولی از سخنانی که شاه شکست خورده با خود زمزمه می کرد ، متنبه شد و او را بخشید و در نزد خود عزیز داشت . جهت تنبه را هم این دانسته است که وقتی هیزم ها را آتش زدند ، کرزوس فریاد کرد : « آخ ، سولون ، سولون » و آن هنگام که کوروش را متعجب دید ، گفت که وقتی سولون قانون گذار معروف یونان به نزد وی آمد و از همهٔ شکوه و تجمل دربار وی آگاهی یافت ، از او پرسید که در روی زمین چه کسی را خوشبخت می شناسد و باور داشت که سولون نام کرزوس را بر زبان خواهد آورد . اما او در پاسخ گفت که هیچ کس تا نمرده است مظنه ای از سعادت کامل را تجربه نکرده و اینک معلوم شد که این مرد چه حرف صحیحی زده است !

این سخن موجب هوشیاری کوروش شد و دستور داد آتش را خاموش کنند . با این همه چون فرمان او اندکی دیر صادر شده بود زبانه های آتش شراره می کشید و می رفت که جسم شاه نگون بخت را بسوزاند به ناچار در حال نومیدی ، به آپولون خدای هنرها و روشنایی و اعجاز که فرزند زئوس خدای خدایان بود ، متوسط شد . بی درنگ بارانی آمد و آتش را خاموش کرد .

در این که روایت هرودوت کذب محض است ، تردیدی نیست . چون کوروش هیچ گاه با هیچ یک از فرمانروایان شکست خورده چنین رفتاری نکرده بود و از سوی دیگر ، مردی چنان اخلاقی و منضبط و اصولی ، اگر هم تابع دیانت خاصی نبود ، به فحوای عقاید عمومی ایرانیان ، چهارعنصر آب ، خاک ، باد و آتش را مقدس می شمرد و از آلودن آنها احتراز داشت .

مورخان یونانی و رومی هم که بعدها ، همین مطالب را تکرار کرده اند ، بی اشاره به مأخذ کهن خود ، که هرودوت است ، سخن رانده اند .

از دیدگاه دیگری هم اگر به قصه نظر شود ، معلوم است که کرزوس ایرانیان و خاصه پارسیان را تحقیر می کرده و احساسات ناخوشی نسبت به آنان داشته است . در نظر او ، این قوم مردمان کوهستانی فقیری بودند که از فنون تجارت و مزایای آن بهره ای نداشتند وبه نوبه خود ، گروه های تاجر و پیشه ور وکاسب را بها نمی دادند . به این ملاحظه ، اگر در رفتار او نسبت به کوروش ، احترام کافی مرعی نبوده ، شاید جایی برای تنبه ظاهری و لفظی پیدا شده است (پیرنیا ، همان ، ص ۶۵ و ۶۶) .

باری ، کوروش رفتاری نجیبانه و مؤدب با کرزوس در پیش گرفت و چنان که معروف است ، مدتی طولانی او را محترم شمرد و در سلک مشاوران و نزدیکان خویش نشانید . عواید مالیاتی یک شهر لیدی را نیز به عنوان تیول به او داد تا مابقی زندگی خود را به گونه ای مناسب ادامه دهد (بریان ، همان ، ۱۱۲) .

۲) تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

پس از تمکین کرزوس و تصرف سارد که در تاریخ ۱۵ نوامبر ۵۴۶ ق . م اتفاق افتاد ، شهرت کوروش عالمگیر شد و فتح نمایان او با مهم ترین مظهر اقتدار یونانی در منطقه ، چشم همهٔ مدعیان اقتدار را ترسانید . تصرف پایتخت بدون خونریزی عمده ، رأفت و انسانیت فاتحی بلندمرتبه وبرجسته را برملا ساخت و در همان پگاه کشورستانی و بنیادگذاری امپراتوری ایران ، به عنوان شیوه ای تازه از رویارویی با اعدا ، در جهان آن روز شناخته شد . هرچند که کوروش همین معامله را کمی پیش تر با برادران مادی و پدربزرگ خود نیز معمول داشته بود ، ولی پر معلوم است که قرب خویشاوندی و حب قومی و نژادی ، نقشی مؤثر در رفتار جهانگشای بزرگ داشته است . این بار که او با دشمنی تیزچنگ و مغرور و متکی به نفس ، و سپاه کاردیده و نیرومند و متحدانی قوی پنجه ، درافتاده بود و پس از کوششی بی وقفه و مهارتی ممتاز در جنگ و فداکاری بی قیاس ارتش ایران ، به چنان توفیق سریع و مهمی دست یافته بود ، طبعاً فصلی جدید در مناسبات جهانی گشوده می شد که وقایع بعدی ، تا پایان عمر این انسان بزرگ ، نشان داد ، از سیرت و تربیت قومی و ملی او بیشتر برخاسته است تا این که منعکس کنندهٔ رفتار مجرد یک فرد متعالی و فرهیختهٔ قائم به ذات خود باشد .

یونانیان ساکن در آسیای صغیر که بیشتر به نام یونانیان معروفند ، از سرعتی که در تسخیر لیدی به کار رفته بود ، غافلگیر شدند و لابد به فکر دفاع از خویش افتادند ، نظیر همین امر هم البته برای یونانیان سرزمین اصلی و جزایر دریای اژه اتفاق افتاده بود ، چه با این که خطری آنی تهدیدشان نمی کرد و هنوز تا تسخیر کلیهٔ سرزمین هایی که در شرق مدیترانه قرار داشت ، راه درازی در پیش بود و به خصوص ، با امعان نظر بر این مسئله که بدون داشتن نیروی دریایی کارآمد و قوی ، امکان گذر از تنگه های هلسپونت و داردانل میسر نبود ، ولی بازهم نگرانی خود را از قوت یابی ایرانیان و حضور آنها در آسیای صغیر ، پنهان نمی کردند (پیرنیا ، همان ، ص ۶۶-۶۷) .

بی شک ، بعد ازاین ، سروکارآنها با دولتی می بود که بسیارقوی تر از لیدی بود و از دیدگاه های کشورداری و سازمان بندی دیوانی تفاوت های بارزی با آن داشت . آنها این ترس را نیز تجربه کرده بودند که پیش از سقوط سارد ، پادشاه ایران پیشنهاد داده بود که علیه لیدی با وی متحد شوند و آنان درخواست وی را نپذیرفته بودند .

می گویند که وقتی کار لیدی به پایان رسید ، نمایندگانی نزد کوروش فرستادند و از وی خواستند تا قراردادهای موجود بین دولت لیدی و آنان را محترم شمارد . پادشاه ایران به سخنان آنان تمکین نکرد و در پاسخ ، مثالی آورد که : یک بار نی زنی به ساحل دریا نزدیک شد و به خویشتن گفت که هرآینه شروع به نی زدن کنم ماهیان دریا به رقص درمی آیند ولی چندان که نشست و به نی زنی پرداخت ، اثری از رقص ندید ، پس آن گاه ناامید شد و توری برداشت و به دریا انداخت و ماهیان بی خیال را در دام انداخت . در این موقع ، ماهیان در درون تور به جست و خیز مشغول شدند ولی نی زن به آنها خطاب کرد که : اینک کاری بیهوده می کنید ، شما می بایست آن گاه که من به نی زنی پرداختم می رقصیدید ! بدین گونه ، کوروش می خواست به آنان بفهماند که هنگام پذیرش تقاضای آنان گذشته است .

آنها به حقیقت نیروی نظامی قابل اعتنایی نبودند که شهریار ایران بخواهد در محاسبه های جنگ و صلح به اندیشه آورد . شهر مهم و معتبری که وجود داشت و از دیگران برحسب اعتبار سر بود ، میلت بود که تقاضای مردم آن مورد پذیرش قرار گرفت و موافقت شد با همان شرایطی که با لیدی داشتند ، زندگی کنند . پس از انجام این مهم تمامی شهرها و مراکز جمعیتی یونانی نشین آسیای صغیر و هم چنین جزایر مسکونی یونانیان همانند لسبوس و خیوس را هم تصرف کرد و مهر قاطع فرمانروایی خود را بر جبین آنها نهاد .

یونانی های دیگری نیز بودند که از باب ترسانیدن چشم های ارتش ایران و فرماندهان آن به مستقر اصلی خـود و از جملـه دولـت – شـهر اسپارت متوسل شدند ، که مشهور به جنگجویی بود . اسپارتیان به نوبه خود سفیرانی به خدمت کوروش اعزام داشتند و سعی در ارعـاب و تهدید وی کردند . جالب است که پادشاه ایران در پاسخ تندی ها و عتاب های سفیران گفت که : من از مردمی که در میدان ها جمع مـی شوند تا به قید سوگند به یکدیگر دروغ بگویند هرگز بیمی نداشته ام ، اگر زنده ماندم ، چنان کنم که شما به جای سخن گفتن از ایونی ها (ساکنان مستعمرات یونانی در آسیای صغیر) از بدبختی های خودتان حرف بزنید .

در این موقع ، معلوم بود که کوروش تصمیمات دیگری اخذ کرده است و با ملاحظه وضع امپراتوری و دشواری های دیگری که در شـرق و غرب ایران داشت – چنان که بیاید – عزم خود را برای بازگشت به وطن جزم کرده است ، ولی این تصمیم را هم البته گرفته بود کـه کـار تسخیر کلیه نواحی آسیای صغیر را در سراسر کرانه های دریای سیاه به فرماندهان ارشد خویش واگذارد .

هنوز سالی از بازگشت پادشاه کامکار و دوراندیش نگذشته بود که سراسر خطهٔ پهناور خرد آسیا همانند فریگیه ، کیلیکیه و لیکیه به تصرف ارتش پیروزمند درآمد و قاطعیت سرداران و فرماندهای ایرانی ، همراه با دستورالعمل های محکم و منضبطی که از سوی کوروش صادرشده بود ، اراده ایران برای تثبیت و تداوم قدرت برتر خویش را به اثبات رسانید .

روال کار بدین سان بود که برای هریک از مناطق تحت فرمان ، فرمانروای جداگانه ای انتخاب شود تا از اتصال دوباره مراکز قدرت پیشـین جلوگیری به عمل آید و مجال تمرد و سرکشی به مدعیان متعدد داده نشود . کوروش از همان آغاز مسلم ساخته بود که در زندگی داخلـی وشیوه های امرار معاش و نیز آزادی های برحق انسانی هیچ شهر و جمعیت و مردمی دخالت نخواهد کرد و همان که سـیادت فرمـانروایی ایران را به عنوان نظام بخش جدید منطقه به رسمیت بشناسند ، برای وی کفایت خواهد کرد .

برخی از یونانیان سرکش هم ، که نمی خواستند به مقدرات جدید گردن بگذارند ، مانند اهالی شـهرهای فوسـه و تئـوس بـه نقـاط دیگـر مهاجرت کردند و هیچ کس مانع جابجایی آنان نشد .

برخلاف احساسی که از روایت های هرودوت دست می دهد ، کشورگشایی های ارتش ایران ، چه آن مقدار که به وسیله خود کوروش انجام پذیرفت ، و چه آن بخش که به وسیله مازار و هارپاگ مادی از سرداران ایران ، تحقق یافت ، به سرعت و به آسـانی بـه دسـت نیامدنـد ، و فرماندهان نامی سپاه اعزامی ، دست کم دو تا چهار سال برای استقرار تسلط خود بر آسیای خرد صرف وقت کردنـد(بریـان ، همـان ، ص ۱۱۷)

۳) عزیمت کوروش به ماوراء النهر

روایت ها حکایت از آن دارند که اقوام سرکش آریایی نژاد پارتی ، هیرکانی ، سکایی و باختری بعد از فتح همدان ، نمایندگانی بـه خـدمت کوروش فرستادند و اطاعات خود را به وی اظهار داشتند آنان همه پیش تر ها و دست کم از زمان هووخشـتر فرمـانبرداری از مـادی هـا را پذیرفته بودند و صلاح خود را نیز در نوعی وفاق نژادی می دیدند . بالطبع زمانی نیز کـه کـوروش ، پـدر بـزرگ خـود و دسـتگاه گسـترده حاکمیت او را به انقیاد درآورد ، تغییر عمده ای در شرایط زندگی هم نژادان آریایی خویش نداد ، و این مطلب ، البته در بارهٔ اقـوام و گـروه های مختلف دیگری که بعدها به قلمرو قدرت هخامنشیان پیوستند صادق است و سیاست های عمومی ایرانیان و خاصه پارسـیان آن بـود که ملل و اقوام گوناگون آزادی های انسانی خود را حفظ کنند و از سرکشی و طغیان اجتناب ورزند .

اما حضور ناگزیر کوروش در لیدی و آسیای صغیر ، با وجود دشمنی های آشکار ایونی های منطقه و یونانی های شبه جزیره ، اندک انـدک شبهاتی را نیز در ذهن قدرتمندان عشایری ایران برمی انگیخت که مگر مقاومت های گـاه و بـی گـاه دولـت – شـهرهای مزبـور ، موجـب تضعیف قدرت هخامنشیان شده باشد و مفری برای استقلال طلبی گروه های سرکش خویشاوند از دولت نوپای جدید پدید آورد .

بازگشت سریع کوروش از لیدیه ، و سپردن مسئولیت اتمام کار انقیاد ساکنان آسیای صغیر به سرداران با وفای مادی ، نشـان از آن داشـت که فاتح بزرگ ، به مشکلات سرزمین های وابسته به پادشاهی ماد ، وقوف دارد و زمزمه های مخالف مردم باختر (بلخ) و سکایی و پـارتی را شنیده بود . رسم کهنی نیز از دیرباز بر ایران حاکم بوده است که شهریار جدید ، حتی اگر با صلح وآشتی و ازطریق جانشینی اسـلاف ، به قدرت رسد ، باید خود به مناطق متعدد تحت فرمان ، عزیمت کند و با سران و بزرگان هر قوم و طایفه ، دست اتحاد و یگانگی و دوستی دهد .

مشکلات جهانگشای بزرگ البته بیش از اینها بود که فقط بخواهد به پرس وجوی برادرانه ای بسنده کنـد . فقـدان منـابع تـاریخی معتبـر دربارۀ موقعیت مناطق مزبور ، آن طور که باید به شناسایی حوادث ماقبل لشکرکشی کوروش کمک نکـرده اسـت و مـی تـوان گفـت کـه سرزمین بلخ و باختر ، به معنای وسیع کلمه از هندوکش تا سیر دریا وسعت داشته و مهم ترین مرکز ژئوپلیتیک منطقـه بـوده اسـت . امـر روشن دیگر هم این است که دولت هایی که تا آن زمان خراج گذار مادها بودند از جابجایی سریع قدرت به وسیلۀ هخامنشـیان اندیشـناک شدند و علیه نظم جدید که به واقع ادامه دهنده پرقدرت و توانمند همان رسم و راه های کهن مادی بود ، به پا خواستند .

این که فرمانروای دلاور و دوراندیش به فوریت از آسیای خرد ، عزم این مناطق را کرده ، باید دلیل روشنی بر شدت و حدت وقـایع باشـد . در باره سالهای آخر دوران کوروش هم می بینیم که بنا به برخی روایات – که بدانها خواهیم پرداخت – بنیادگذار امپراتوری جهانی ایران ، در همین سرزمین ها چشم از جهان بسته است . دست کم این نکته را می توان پذیرفت که اقوام ناآرام سکایی ، که مانند دیگر هم نـژادان آریایی خود ، به کثرت عددی دست یافته بودند و فشارهای اقوام زرد و سفید دیگر را هم بر نمی تافتند ، نه تنها در دوران کـوروش کـه در خلال قرن های مدید آینده نیز به تحرکات و نافرمانی های خود ادامه می دادند و آرامش حیات مدنی مردم منطقه و دولت های محلـی را برهم می زدند .

نکتۀ بسیار مهم این است که به مدلول کتیبه هایی که از داریوش بزرگ باقی مانده اسـت ، ایـن منـاطق در شـمار مسـتملکات مسـلم وی محسوب می شده است و تردیدی نباید داشت که کوروش در خلال لشکرکشی های مکرر خود توانسته است مناطق زرنگ ، اریه (هرات) ، خوارزم ، باختر (بلخ) ، سغد ، گندارە (کابل) ، گدروزی (قندهار) ، کارامانی (کرمان) ، سکائیه ، تت گوش و هرخواتیش (ارخـواتیش) را مطیع فرمان خود کند .

اینها به طور عمده همان سرزمین هایی است که در اوستا به عنوان مناطق آریایی نشین و یا کشورهای آریایی از آنها یـاد شـده و در کنـار دیگر بخش های ایران مانند رغ (ری) و مرو و ۰۰۰ شانزده کشور خونیرث درخشان یا ایران شکوهمند کهن را به وجود می آورده است .

اگر قول اوستادانان و خاصه زرتشت شناسان مبنی بر حضور پیامبر آریایی را در حـدود ۱۰۵۰ تـا ۱۰۲۵ ق . م . معتبـر بشـماریم و نقـش پراهمیت سکنۀ این مناطق را در پیدایش سفال خاکستری که ممیزه تمدن های نجد ایران است درنظر آوریم ، تا حدودی بـه ایـن نتیجـه

می رسیم که سرزمین های یاد شده ، از دست کم هزارۀ سوم پیش از میلاد ، در تصرف عنصر ایرانی بوده است و دستاوردهای هنری آنان چنان آوازه ای داشته که با مراکز بزرگ مدنی بین النهرین در رقابت بوده است (بریان ، همان ، ص ۱۱۹) .

کوروش ، تا آنجا که معلوم است ، مدتی طولانی را در سرزمین های مورد اشاره گذارند . اگر قلمرو موجود افغانستان کنونی را در نظر بگیریم که تا فلات پامیر و محدودۀ ترکستان شرقی (سین کیانگ کنونی) ادامه می یابد و از آن سوی مرزهای جدیدی که در صفحات پاکستان فعلی و دره های پنجاب و سند ممتد بود و شاید برای نخستین بار بعد از مهاجرت های اولیه برادران آریایی ایرانی و هندی ، فرصت دیگری برای بازگشت و دیدارهای مجدد گروهی خلق می کرد ، این گونه ارتباطات ، درعرصه های مختلف فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی ، نظامی و جز آن ، البته بعدها نیز به صور گوناگون ادامه پیدا نمود و شاید تا ظهور غربیان در شرق و استفاده از کشتی ها و راه های دریایی برای ورود به هند ، تنها گذرگاه ارتباطی مطمئن درمیان ساکنان شبه قاره و آسیای غربی و مرکزی بود .

طول مدت این لشکرکشی ها را نمی دانیم ولی چون ظاهراً تا سال ۵۳۹ ق . م که واقعه مهم تسخیر بابل اتفاق افتاده حادثه بزرگ و دیگری در جایی ثبت نشده است و محرز است که نیروی عظیم کارزار جهانگشای بزرگ نیز نه می توانست و نه می شد که راکد و بیکار بماند ، لاجرم باید پذیرفت که قریب شش و هفت سال از عمر کوروش برای تمشیت امور مناطق شرقی وشمال شرقی و جنوب خاوری ایران صرف شده است .

در کنار اقدامات مهم انجام گرفته ، بنای شهری به نام « کوروش » در کنار سیردیاست . در آتیه خواهیم دید که کوروش شهرهای متعددی را در جای جای امپراتوری پهناورش ، به نام خویش عمارت کرده که آثار برخی از آنها تا مدت های مدید نیز باقی مانده است و به عبارت دیگر ، کوروش برخلاف جهانگشایان غیرایرانی پیش از خود ، به جای ویرانگری و نابودسازی مراکز مسکونی ملل تابع ، به ایجاد تأسیسات شهری تازه کمک می کرده ، رسمی که بعد از او نیز برای برخی از جهانگیران خلف ملک ماند .

این شهر که « دورترین شهر کوروش » نامیده شده ، متصور است که در محل اوراتپه حالیه بوده باشد چنان که در زندگی اسکندر مقدونی نیز می نویسند ، که بعدها در حین فتح و ظفرهای سریعی که به دست آورد و به عبارتی هم می خواست که پا به جای پای بزرگان ایرانی نهد ، تا به این منطقه است تاخت .

تأمین امنیت مرزهای جدید ، البته به تدبیرهای دقیقی وابسته بود که پادشاه ایران بی شبهه به جای می آورد . درهمه جا ساخلوهای نظامی نیرومندی می گماشت که بتوانند سرحدات گسترده کشور را از تطاول عناصر متخالف چادرنشین حفظ کنند .

۴) تسخیر بابل

در میان همۀ اقدامات جهانگشایانه کوروش ، شاید هیچ کدام به اعتبار و منزلت فتح بابل در سال ۵۳۹ ق . م نبوده باشد و دلایل آن نیز از چندین جهت است :

۱) نخست آن که بابل سرزمینی با قدمت کهن به شمار می آمد و تا زمانی که به حوزه تصرف ایرانیان درآید ، قریب دوهزار سال حیات شهری را تجربه کرده بود . ادوار درخشان مدنی آن از عصر سومریان و اکدیان باستانی تا کلدانیان و آشوریان گویای تلاش های مداوم مردم و اقوامی بود که بر منطقه بین النهرین استیلا جستند و نقش های پرتحرک و عظیم خلاقیت خود را بر تارک علم و فن باقی نهادند . این دوران دراز زیست فرهنگی با وجود تغییرات مداوم حکومت هایی که منشأهای قومی متعددی داشتند به سکنۀ شهر و شعاع مدنی اطراف

آن اجازه می داد که میراث های گرانبهای پیشینیان صاحب فضیلت خود را در زمینه های خط و زبان ، اقتصاد و معاش متکی بر کشاورزی پیشرفته ، قانون گذاری و اداره امور براساس تأسیس نهاد سیاسی استوار دولت و حکومت ، و دین و آیین متکی بر اعتقاد به خدایان و فرشتگان دارای سلسله مراتب حفظ کنند و از مجموعهٔ عادات و آداب مبتنی بر شناسایی سال و ماه دقیق و برگزاری آیین های باشکوه جمعی پیروی نمایند .

اضافه بر اینها ، بابل از این امتیاز نظامی – سیاسی خاص نیز برخوردار بود که بر منطقه شرق مدیترانه که شامات و اردن و لبنان و اسرائیل کنونی را دربرمی گیرد ، حکم می راند و به طور عمده با مصر که در آن سو قرار می گرفت و داعیهٔ حکومت بر سرزمین های مزبور را هم در سر می پرورانید راه منازعه سیاسی و رقابت مدنی را می پیمود ، تجارت ادویه ، پوست ، عطر و اشیای گرانبهای دیگر عربستان و آسیای جنوبی از این طریق انجام می گرفت و به یک معنی کانون ثروت و قدرت اقتصادی دنیای قدیم محسوب می شد (بریان ، همان ، ص ۱۳۱-۱۲۱) .

۲) رقابت های جدی توسعه طلبانه ای که پس از انقراض آشور (۶۱۲-۶۱۰ ق. م) بین حکومت های ایرانی (ماد و پارس) از یک سو و حکام بابل جدید از سوی دیگر برای تسلط بر آسیای غربی در گرفته بود ، مسئله متحتم تعیین تکلیف قدرت برتر آنی را مطرح می ساخت و دخالت های هریک از دو قدرت در تهیج همسایگان دیگری چون لیدی و مصر و حکام کوچک دور و نزدیک ، نشان می داد که خواه ناخواه باید عنصر نیرومندتر و کارآمدتر و بالیاقت تر پیشی گیرد ، و سرنوشت جهانی را که می بایست وارد عصر تازه ای شود ، و به تعبیر دیگر نخستین امپراتوری بزرگ عالم را تأسیس کند ، در دستان خود نگاه دارد .

بابل البته این سکان داری را دست کم در دوره های کوتاهی ازعمر دراز سیاسی خود نشان داده بود که واسطه العقد ارتباطات شرق و غرب می تواند باشد ولی این بار ، مسئله راه و رسم های جدیدی در میان بود که باید حدفاصلی میان دنیای قدیم بربریت و توحش باشد که اتکای خود را بر قتل نفس و بردگی بی دریغ انسان ها گذاشته بود و قانونمندی های شرافتمندانه ای که حقوق بشر را به رسمیت می شناخت و آزادی های افراد و قومیت ها و هویت های مختلف را تأمین و تضمین می کرد .

غلبهٔ کوروش بر نبونید ، فصل تازه ای در حیات همهٔ انسان ها گشود و بشارتی نه فقط انسانی که قدسی و الهی و مافوق زمان و مکان به مردم عالم داد که تا امروز نیز به استواری اصالت پیام نخستین را حفظ کرده است . به این مسئله در بحث خصال کشورداری کوروش کبیر بیشتر خواهیم پرداخت .

۳) منابع بسیاری دربارهٔ این واقعه عظیم خبر داده اند . چه ، برخلاف حوادث دیگری که تاکنون بدان ها پرداخته ایم و گاه ناگزیر بوده ایم و به یک روایت دست به دست گشته و تغییر یافته بسنده کنیم ، دربارهٔ فتح بابل منابع متعدد و متفاوتی در دست است که واقعهٔ پیش آمده را از دیدگاه های مختلفی بررسی می کنند و به پژوهشگران مسئله ، دید کافی برای تحقیق درست و قضاوت منطقی می دهند .

پس و پیش از همه باید از استوانه کوروش یاد کرد که از آن ، به صورت نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر نام می برند . براساس این مأخذ بابلیان که از بی توجهی نبونید پادشاه خود بر دین مردوک ، آقای بزرگ ، به تنگ آمده بودند و اعتنای او را بر خدای سین (ماه) که در حران مورد ستایش بود ، نمی پسندیدند به هدایت کاهنان ، به میل و رغبت دروازه های بابل را بر روی کوروش گشودند و شاهنشاه بدون جنگ و خونریزی وارد شهر شد و به عنوان برگزیدهٔ عظیم الشأن مردوک ، خدای بزرگ بابل ، آن شهر را از فنا و نابودی نجات داد .

مردم شهر ، نبونید خرابکار و لاابالی را به کوروش تسلیم کردند و همگان ، همهٔ ساکنان سرزمین سومر و اکد ، بلند پایگان و حاکمان جامعه ، در برابر پادشاهی او سرتسلیم فرود آوردند . کوروش ، در بخش دوم استوانه از خود به وضح سخن می گوید و بعد از معرفی مقام و منصب خویش در دو جا تکرار می کند که او و ارتش ایران به صورتی مسالمت آمیز و دوستانه وارد بابل شده اند .

شهریار ایران ، آن گاه به جزئیات کارهای بسندیده می پردازد که به بازگرداندن مجسمه های خدایانی که نبونید آنها را تبعید کرده بود ، اشاره می کند . قسمت هایی از اعلامیه مشهور و جاودانی او در ذیل نقل می شود :

« من کوروش هستم . شاه جهان ، شاه بزرگ ، شاه نیرومند ، شاه بابل ، شاه کشورسومر و اکد ، شاه چهار گوشه عالم ، پسر شاه بزرگ کمبوجیه ، شاه شهرانشان ، نوهٔ شاه بزرگ کوروش ، شاه شهرانشان ، نواده شاه بزرگ چیش پش ، شاه انشان ، فرزند ابدی سلطنتی که بعل و نبو سلطنت او را دوست دارند و از پادشاهی او در قلب خود شادمانند .

« هنگامی که من با صلح وارد بابل شدم و با شادی مقر پادشاهی خود را در کاخ شاهزاده قرار دادم ، آن گاه مردوک ، خدای بزرگ قلب گشوده بابلیان را به من متمایل کرد و من هر روز به پرستش و ستایش او می پردازم .

« من در بابل و در تمام شهرهای آن مراقب رستگاری و سلامت اهالی بابل بودم تا مسکن آنها بنا به میل خدا همچون یوغی نبا شد که برای آنها مناسب نباشد .

« من ویرانهٔ آنها را آباد کردم ، فقر آنها را بهبود بخشیدم ، مردوک ، خدای بزرگ ، از اعمال پرهیزکارانهٔ من شادمان شد . خدایانی را که در آن جا ساکنند ، من به محل آنها بازگردانم و مسکن آنها را برای ابد بزرگ ساختم . من تمام مردم آنها را گرد آورم و به محل اقامت خود بازگردانم » (ایسرائل ، ۱۳۸۰ ، ص ۲۱۸) .

به دنبال همین مطالب است که کوروش چندین نکتهٔ پراهمیت تاریخ همهٔ انسان ها را در همهٔ سرزمین ها اعلام می کند :

« من برای همه انسان ها پرستش خدایانشان را برقرار کردم و فرمان دادم که هیچ کس حق ندارد به این دلیل مورد بدرفتاری قرار گیرد .

« من فرمان دادم که هیچ خانه ای ویران نشود و هیچ ساکنی از آن محروم نگردد .

« من صلح و آسایش را برای تمام انسان ها تضمین کردم » . (همان جا)

بدین مضمون است که پادشاه ایران ، از دیدگاهی نوین دربارهٔ شخصیت انسان ها حرف می زند . همهٔ آدمیان از نظر وی ارزشی برابر و بنیادی دارند . هرکس می تواند بنا به گزینش خود ، خدا را بپرستد ، آزادی حقیقی ، آگاهی ، حق مالکیت و حق زندگی صلح آمیز در هر کشور برای همگان پذیرفته شده است . به راستی باید مالکیت هرکس در هر کجا که هست مورد احترام قرار گیرد و سرانجام آن که صلح و آرامش مورد نظر همگان باشد . چرا که هدف اصلی جهانگشایی بزرگ مرد تاریخ بشر ، تأمین تعادل اجتماعی و عدالت عمومی است .

جز استوانه مزبور ، که بخشی از آن مذکور افتاد ، منبع مهم دیگری که وجود دارد و متعلق به شهریار ایران و وقایع مورد نظر ماست « سالنامهٔ نبونید » است . سلاطین بابل ، از دیرباز عادت بر آن داشتند که حوادث مهم روزگار خود را ثبت کنند و شاید هم هخامنشیان این شیوه از کار «تاریخ نویسی » را بیش از همه به بابلیان و آشوریان و نیز ایلامیان مدیون باشند که گوی سبقت از آنان برده بودند .

سالنامه بر این امر تأکید دارد که در زمان غیبت نبونید ، که به مدت هفت سال در شهر تیمه در عربستان می بوده ، جشن سال نو بابلی باشکوه و عظمت سنتی مرسوم اجرا نمی شده است . بدین ملاحظه ، خدای بزرگ بابلیان ، مردوک ، کوروش را مورد عنایت خاص قرار

داده و او را برحاکم بی دین و بی ملاحظه شهر سروری بخشیده است . او کسی است که مجسمه های خدایان را به تبعید فرستاده و پرستش مردوک خدای خدایان را به فراموشی سپرده بود . کیش پرستش سین (خداوند ماه) را که در حران متداول بود ، گرامی شمرده بود و چنین برمی آید که جایگاهی ویژه در عبادات عمومی بدان اختصاص داده بود (بریان ، همه ، ص ۱۲۱) .

جز از استوانه معروف کوروش ، که در فرصتی دیگر بدان باز خواهیم گشت ، و سالنامه ای که بابلیان می نوشتند و این بار ، کاتبان به دستور کوروش ، شرح حال نبونید غیرعادل را بیان داشته اند که پیوسته بر شهر خود ظلم روا می داشت ، چنان که بدان پرداختیم ، متن سومی نیز که مدیحه یا خطابهٔ ستایش آمیز کوروش خوانده می شود ، در باره این واقعه در دست است که همانند دو متن دیگر ، دربارهٔ زشت کاری های نبونید به تفصیل سخن گفته و مشروعیت حکومت او را مورد تردید قرار داده است . بدین گونه کوروش همان کسی است که مردم بابل به او روی آورده اند و از درگاه خدای بزرگ سومر و اکد که مردوک است ، تقاضا کرده اند که بر بابلیان رحمت آورد و شاهزاده شهرانشان (انزان) را به نام بخواند و از او بخواهد تا همان گونه که بر سرزمین ماد پیروز شده بود ، بر بابل نیز استیلا یابد .

این تأکید در همهٔ متون یاد شده هست که کوروش به عنوان برگزیده عظیم الشأن خدای بزرگ بابل ، بدون جنگ و نبرد ، در رأس سپاهیان خویش به بابل وارد شد و شهر مردوک را از فنا و نابودی نجات بخشیده است . این مردوک بود که نبونید ، همان شاهی را که پرستندهٔ راستین او نبود به کوروش تسلیم کرد . مردمان بابل ، همهٔ آنها همهٔ سرزمین سومر و اکد ، بلند پایگان و حاکمان ، همگی در برابر پادشاهی او سرتعظیم فرود آوردند (همان ، ص ۱۲۲ -۱۲۳) .

جنبهٔ نجات بخشی و قدسی کوروش به صورتی روشن و شفاف در خلال این متن ها نمایان شده است و خواهیم دید که همین تصویر زیبای معنوی که از پادشاه ایران در نوشته های یاد شده آمده است ، به نحوی سخت دلپسند در نزد یونانیان نیز ترسیم شده و واقعیت یافته است ، چنان که در حدود یک قرن و نیم بعد ، نویسنده و مورخ نامداری چون گزنفون در کتاب ماندگار تربیت کوروش خویش بدان پرداخته و چهرهٔ شکوهمند و بزرگ و درخشان کوروش را به صورت انسانی کامل و برگزیده و بی همتا معرفی کرده است .

درهمین جا ، اشاره کنیم که کامیابی پادشاه پارس ، کوروش ، در یک « پیشگویی شاهانه » عصر هلنی نیز آگهی داده شده است . به این مضمون کوروش که او را به نام پادشاه ایلام خواهند شناخت بر تخت یک پادشاه دیگر (نبونید) خواهد نشست که هفده سال پادشاهی کرده است .

۴) جدای از مآخذ یاد شده ، متون مقدس یهودیان است که به عنوان قومی با فرهنگ و نیز همانند ایرانیان پرستندهٔ خدای یگانه ، به ذکر این واقعهٔ بسیار مهم زندگانی خود پرداخته اند . آنها که از سال ۵۹۷ ق . م به وسیلهٔ بخت النصر به بابل تبعید شده بودند و ناگزیر از قبول اطاعت حکامی بودند که معابدشان را خراب کرده و دارایی هایشان را به یغما برده بودند ، بنا به آثاری که اینک در دسترس است و زمان نگارش قطعی برخی از آنها گاه به دویست و سیصد سال بعد از وقوع حوادث می رسد ، از فتح بابل به گونه ستایش آمیزی یاد کرده اند .

پیشگویی های ارمیای نبی و حزقیال ، حکایت از آن داشت که یهودیان ، ناگزیرند تا ظهور ناجی عالی قدری که مرتبهٔ نجات بخشی و مسیحایی دارد ، با بابلیان کنار آیند ، آن طور که سزاوار حیاتی عاری از خشونت و خونریزی است با مردم سومر و اکد دمساز شوند و بی آن که از هویت اساسی خویش ، که در پرستش یهوه خدای جهان و آفرینندهٔ کل هستی ، جا گرفته بود ، دست بردارند ، منتظر زمانی باشند که وعده های او برای آزادی ملت یهود ، تحقق یابد . جمعیت آنان را از آغاز تبعید تا هفتاد هزار نفر نیز نوشته اند ولی محرز است

که به آزادی ازدواج و زاد و ولد می کردند و دستور ارمیای نبی را برای افزایش و تکثیر جمعیت ، نصب العین زندگی می داشتند . در خود یهودیه ۲۸ روستا از مجموع دویست روستای موجود در اطراف ینپور در اشغال آنها بود و به طور عمده کسب و کار و کشاورزی را رها نکرده بودند ولی آنها که در شهر بابل به سر می بردند ، البته آرزو می کردند که به سرزمین موعود باز گردند و پرستش خدای یگانه را در هیکل (معبد) خراب شدهٔ او از سرگیرند .

سخن ارمیای نبی شنیدنی است :

« و خداوند می گوید چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم ، انجام خواهم داد ، به این که شما را به این مکان بازخواهم آورد ، و خداوند می گوید که شما را از جمیع امت ها و از همهٔ مکان هایی که شما را درآنها رانده ام ، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده ام باز خواهم آورد » (ایسرائیل ، همان ، ص ۲۰۷) .

برخلاف ارمیا که دور از بابل و نزدیک شاه یهودیه بود ، این حزقیال نبی بود که در میان تبعیدیان به سر می برد و سرشار از روح عصیان در تمام لحظات نسبت به قدرت پادشاه بابل با حقارت می نگریست و هم اوست که با امیدواری به آینده ، فریاد برمی آورد : « و به ایشان بگو خداوند یهوه می فرماید اینک من بنی اسرائیل را از میان امت هایی که به آنها رفته اند ، گرفته ، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد ، و ایشان را در آن زمین بر کوه های اسرائیل یک امت خواهم ساخت و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود و خویشتن را دیگر به بت ها و رجاسات و همهٔ معصیت های خود نجس نخواهند ساخت و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود و به احکام من سلوک نموده و فرایض مرا نگاه داشته ، آنها را به جا خواهند آورد و در زمینی که به بندهٔ خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن بودند ، ساکن خواهند شد . و با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود و ایشان را مقیم ساخته ، خواهم افزود و مقدس خویش را تا ابدالآباد در میان ایشان قرار خواهم داد » (همان ، ص ۲۰۹-۲۰۸) .

یهودیان بی شک ، بعد از پیشگویی های ارمیا و حزقیال ، نیاز به نیروی دیگری داشتند که به مددشان آید و آنان را از سراسیمه گی و بهت و حیرانی بیرون بیاورد ، بدین قرار است که می بینیم اشعیای نبی در میانشان ظاهر می شود و به مدد قوم خویش می شتابد . پیشگویی های وی ، این طور که معلوم است از سال ۵۴۶ و به زمان تسخیر لیدی آغاز می شود که می گوید :

« کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پاهای وی می خواند ؟ امت ها را به وی تسلیم می کند و او را بر پادشاهان مسلط می گرداند ؟ من که یهوه و اول و یا آخرین می باشم من هستم » (همان ، ص ۲۱۳) .

دنبالهٔ سخنان اشعیای نبی یا اشعیای دوم که قریب دویست سال بعد از اشعیای اول ، ظهور کرده بود ، هم شنیدنی است که کوروش آریایی را فرستادهٔ خدا می داند و ارادهٔ الهی را در وجود او می بیند . او باید همان کسی باشد که بر دیگران سروری دارد . درها به رویش بازخواهد شد ، شهرها مقدمش را پذیرا خواهند بود ، مردمان عالم به وجودش آرامش خواهند یافت . او مردی است که قادر متعال انتخاب و هدایت کرده است تا پیروزی از پس پیروزی به چنگ آورد و رسالت حقیقی خود را که آزادی همه ملل در بند جهان است ، اعلام و اعمال کند . چیزی که تا آن روز نظیری به خود ندیده بود و تاریخ قرن ها و حتی هزاره های بعد نیز به زحمت شهریاری را با اوصاف کمالی او شناخته است .

طبیعی می نمود که انسان خداپرست و پیرو راستی و پاکی ، از کسانی که به قدرت کردگار جهان آگاهی دارند ، خشنود باشد و آنـان را در راه تحقق اهدافی که برای عبادت خالق رحمن و رحیم داشتند ، همراهی کند . مردی که از مدت ها پـیش نشـان داده بـود کـه راه هـای آزادی را به روی اقوام و طوایف گوناگون باز می کند ، بالطبع در هر فرصت به دست آمده ای ازتاریخ حیات خود ، سعی خواهد کرد تـا بـه دستگیری درماندگان و ضعفا بپردازد و آنانی را که در قید اسارت گرفتار آمده اند ، امید رهایی دهد .

مردمی همانند یهودیان ، که بی شک در زمرهٔ دانایان روزگار خود بودند ، اصرار داشتند که رفتـار و کـردار و گفتـار فـاتح نامـدار ایرانـی را صورتی جهانی دهند و در حقیقت ، امر واقعی را که اتفاق افتاده بود ، در صورت پیشگویی های پیامبرانه خود اعلام کنند ۰۰۰ « او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد ، تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند » .

اعلامیه ای که شاه بزرگ ، صادر کرد ، مضمون ساده ای داشت ، اعطای آزادی های اساسی بشری به تمامی مردمی که تا آن هنگام در زیر یوغ استبداد و استثماردول قدرتمند به سر می بردند .

نکتهٔ جالب این است که در همین ایام ، یهودیان ، کوروش را مسیح خداوند و نجات دهندهٔ خود اعلام کردند ، امتیاز منحصر به فردی کـه تاکنون ، این قوم سختگیر و پرتلاش عالم ، به هیچ کس دیگری اعطا نکرده است . بدین سان کوروش بزرگ ، پادشـاه ایـران ، نـه تنهـا در اندیشهٔ مذهبی یهود پیغمبر شناخته شد و نام او به عنوان فرستادهٔ برگزیدهٔ خداوند در تاریخ جهان ثبت شـد ، بلکـه از ایـن راه بـه مقـام شامخی نیز دست یافت که به احتمال زیاد ، همان ذوالقرنین موصوف در کتاب الهی است ، چنان که بیاید .

اینک وقت آن رسیده است که کوروش برای تکمیل همه اقدامات مهمی که برای آزادی انسان ها و اعلان مقام ممتاز خلیفه خداوند بر روی زمین ، که به تعبیر قرآنی منزلت فرزندان آدم است ، فرمان تاریخی دیگری صادر کند . پس آن گروه از یهودیانی را که مـدت هـا پـیش از وطن خود ، اخراج و تبعید شده بودند ، مشمول عاطفت قرار داد . شاه بزرگ با اعتماد به خود پذیرفت که خدای عبریان تمامی کشورهایی را که او بر آنها سلطنت می کرد و نیز سلطنت بر تمامی جهان را از آن او دانسته است ، فرمان داد که اورشلیم دوباره ساخته شود و معبد (هیکل) عظیم آن بازسازی گردد .

نتیجه

از بزرگ‌ترین دلایل سقوط شاهنشاهی هخامنشی، بار سنگین مالیات بر دوش شهربانی‌ها بود که سرانجام به یک رکود اقتصادی بزرگ انجامید. از دیگر دلایل سقوط امپراتوری، عدم موفقیت در ایجاد یک هویت ملی بود. در واقع این شاهنشاهی که به رواداری خود معروف بود، هرگز تلاشی برای ساخت یک هویت مشترک برای سرزمین‌های خود که از شمال آفریقا تا شمال هند در امتداد بودند، نکرد و این مسئله در دراز مدت تأثیر خود را نشان داده و با اولین بحران جدی، امپراتوری محکوم به سقوط گردید.

پس از مرگ [[اردشیر سوم (هخامنشی)|اردشیر سوم]]، ارشک با نام [[اردشیر چهارم]] به جای او برتخت نشست، اما اردشیر چهارم پیش از اینکه بتواند تأثیری در قدرت داشته باشد، توسط [[باگواس خواجه|باگواس]] مسموم و کشته شد. گفته شده که باگواس نه تنها اردشیر، که تمام پسران او و شاهزادگان دیگر را نیز به قتل رساند. وی سپس داریوش سوم، برادرزاده اردشیر چهارم را به جای او برتخت نشاند. داریوش که پس از به قدرت رسیدن شهربان ارمنستان بود، باگواس را مجبور کرد زهر بنوشد و به زندگی خود خاتمه دهد. در سال ۳۳۴ پیش از میلاد، اندکی پس از اینکه داریوش سوم مجدداً مصر را مطیع ایرانیان کرد، اسکندر مقدونی و سپاهیانش به سوی آسیا لشکرکشی کردند. اسکندر در سه نبرد مهم، گرانیک، ایسوس و [[نبرد گوگمل|گوگمل]] که در طی تنها سه سال روی دادند، ایرانیان را شکست داد. پس از آن، به سمت شوش و پارس به راه افتاد و در اوایل سال ۳۳۰ پیش از میلاد، به تخت جمشید وارد شد و آن را به آتش کشید. وی سپس به سمت شمال به راه افتاد و از پاسارگاد و آرامگاه کوروش دوم دیدن کرد. منابع یونانی از این می‌گویند که در جریان هرج و مرجی که به دلیل حمله اسکندر به ایران به راه افتاده بود، قبر کوروش مورد دستبرد واقع گردیده بود و اسکندر مغان را به این دلیل مجازات کرد. داریوش سوم توسط بسوس، شهربان بلخ دستگیر شد و زمانی که اسکندر به هگمتانه رسید، دیگر شاهنشاه ایرانی کشته شده بود. پس از مرگ داریوش، بسوس خودش را [[اردشیر پنجم]] خواند و مدعی شاهنشاهی ایران شد و سپس به سمت آسیای مرکزی به راه افتاد. یونانیان می‌گویند که او جسد داریوش را در راه گذاشت و اسکندر آن را پیدا کرده و دستور داد تا وی را با احترام به تخت‌جمشید بفرستند. اسکندر که بیم آن را داشت که بسوس در سرزمین‌های ایرانی شرقی قدرت را در دست بگیرد.

به قدرت رسیدن اسکندر مقدونی تأثیر چندان زیادی در امپراتوری هخامنشی ایجاد نکرد و بسیاری از مورخان امروزی، او را «آخرین شاهنشاه هخامنشی» برمی‌شمارند و با مرگ او در سال ۳۲۳ پیش از میلاد بود که این امپراتوری تجزیه گردید و از بین رفت. پس از تجزیه امپراتوری، دولت‌های بیشماری در سرزمین‌های سابق شاهنشاهی هخامنشی سر برآوردند که بزرگ‌ترین آن‌ها - که جهان ایرانی را نیز تحت کنترل خود داشت - امپراتوری سلوکی بود. یک قرن و نیم بعد، ایرانیان [[شاهنشاهی اشکانی|امپراتوری اشکانیان]] را بنیان نهادند و استقلال خود را بازیافتند.

سرانجام کوروش بزرگ

مرگ کوروش بزرگ در حدود سال ۵۲۹ پیش از میلاد، در سال بیست‌وهشتم یا سی‌ام سلطنت او بر انشان و بیست‌ودوم پس از فتح پادشاهی ماد اتفاق افتاد. روایات مختلفی درباره مرگ کوروش وجود دارد. بیشتر مورخینی که در مورد مرگ او نوشته‌اند آن را در جنگ با یکی از طوایف گایتارانی شخصی به نام ژنرال منصور اباریان در شمال شرق ایران گزارش کرده‌اند. اما در مورد نام قومی که کوروش در جنگ با آنان کشته شده یا زخمی و بر اثر جراحت آن کشته شد، اختلاف است .هرودوت آن را ماساژت نامیده، کتزیاس دربیک و برس کلدانی هم دها، که هر سه از اقوام سکایی بوده که در فاصله گرگان تا ورای دریای آرال و رود سیحون سکونت داشته‌اند. نتیجه جنگ هم مشخص نیست. به‌گفته هرودوت سپاه کوروش شکست خورد، به‌گفته کتزیاس با کمک یکی از اقوام سکایی پیروز شد و هردوت می گوید کورش بایک استراتژی که در یک پادگان که نیروهای کورش در آن اقامت داشتند در حمله ماساژت هابه شکل ساختگی فرار کرده ودر آن شراب های بسیاری به عنوان غنیمت بجا گذاشته سربازان ماساژت نوشیده و از حال خود خارج شده اند ودر حمله کورش نیروهای مست شکست می‌خورند . ولی پس از این جریان، قسمت اعظم نیروهای ماساگت تحت فرماندهی ملک، شکست سنگینی بر ایرانیان وارد آوردند و کوروش کشته شد. سر بریده کوروش در یک پوست خیک که پر از خون انسانی بود انداخته شده تا وی عطش خون‌آشامی خود را تسکین دهد. هرودوت می‌نویسد این نبرد، خونین‌ترین جنگی بود که توسط «بربرها» صورت گرفته بود .بنابر گزارش مورخین یونانی، کوروش در جنگ با ماساگت‌ها ۲۰۰ هزار مرد جنگی را از دست داد که اغراق آشکاری است .

از نگاه داندامایف داستان‌های روایت شده توسط مورخین یونانی بیشتر از آنکه شرح یک رویداد واقعی باشند، رنگ و بوی یک رمان را دارند. اگرچه حقیقت دقیق مرگ کوروش را نمی‌دانیم، اما مشخص است که او در پاسارگارد دفن شده‌است. این حقیقت ممکن است که گفته‌های هرودوت را دروغ جلوه دهد اما ممکن است جنازه کوروش از دشمن پس گرفته شده و به پایتخت آورده شده باشد. ریچارد فرای می‌گوید احتمالاً داستان هرودوت ساختگی است، اما گرفتن آسیای میانه توسط کوروش صحیح است زیرا دورترین شهری که

در سغد وجود دارد، سایرس‌چَتا(سایروپولیس) نام دارد که گستردگی فتوحات شرقی او را ثابت می‌کند. کتزیاس می‌گوید که کمبوجیه باگاپاتس - یکی از درباریان - را همراه جسد کوروش به مراسم دفن فرستاده‌است .

انتقال جسد کوروش، یکی دیگر از نشانه‌های نادرست بودن جنگ کوروش با ماساگت‌هاست؛ زیرا اگر ملکه تومی‌ریس، کوروش را کشته و سر او را بریده باشد، چگونه هخامنشیان توانسته‌اند با سپاهی شکست‌خورده جسد را از آنان پس بگیرند و آن را به درون قسمت‌های داخلی ایران وارد کنند.

منابع:

[[**1**]] کتاب ارمیا و اشعیا نویسنده اشعیا ثانی(Deutero-Isaiah)

[[2]] کتاب حجی و زکریا نویسنده معاصر حجی

[[3]]کتاب دانیال نویسنده آنتیوخوس چهارم

[[4]]کتزیاس (یونانی کتیساس)، پزشک یونانی درباره هخامنشی و نویسنده کتاب پرسیکا،

[[5]]پلوتارک مورخ و فیلسوف یونانی متولد خرونه در ۴۶/۴۹ و متوفی به سال ۱۲۵ میلادی است.

[[6]]آشیل (آیسخیلیوس) نمایشنامه‌نویس مشهور یونانی در ۵۲۵ پ. م در الئوسیس متولد شد .

مراجع:

(ک . سوم ، ۱۶۰) بریان ، همان ، ص ۱۶۹)

(تواریخ ، باب ۷۲ ، ص ۵۸) .

(بختورتاش ، ۱۳۵۰ ، ص ۲۲) .

(پیرنیا ، همان ، ص ۶۵ و ۶۶) . (پیرنیا ، همان ، ص ۶۶-۶۷) .

(بریان ، همان ، ص ۱۱۷) (بریان ، همان ، ص ۱۱۹) . (بریان ، همان ، ص ۱۲۱-۱۳۱) .

(ایسرائل ، ۱۳۸۰ ، ص ۲۱۸) .

(همان ، ص ۱۲۲ -۱۲۳) .